

انتقادی چند بدانندهای ابطال شناسنامه و الزام ثبت احوال بصدور جدید آن

در بحث گذشته باین نتیجه رسیدیم که آراء ابطال شناسنامه و الزام ثبت احوال بصدور جدید آن دارای آثار و نتایج قانونی و قضائی عده ایست که در شش مورد مخالف و متناقض با قوانین و مقررات مختلف و معکوسه این با اصول و سوازین قضائی و حقوقی است. و ما حاصل و مجموع این نوع دادنامه ها و تصمیمات قضائی خروج دادگاه صادرکننده حکم از صلاحیت قانونی خود خواهد بود.

و اگر از نقطه نظر رفع حوائج و برآورد احتیاجات اجتماعی و اداری محکوم نه ضرورت و لزوم فردی و شخصی داشته باشد. و گرهی از مشکلات آثار و زندگی آنان می گشاید، در عوض موجب بی اعتباری اسناد جعلی و بهم زدن اساس و نظم و ترتیب واقعی و طبیعی احوال مردم را در بر دارد. و نیز آشکارا موجب ابتذال و نادرستی آراء محاکم قضائی می شود. و بالاخره توجه باین موضوع شد که فرض اینکه در جریان زندگی و حیات اجتماعی فردی چنین اشتباه و اتفاقی رخ ندهد دور از عقل و غیر مقدور نخواهد بود. و موارد بسیار نادری از این قبیل بی قیدی ها ممکن است بروز و ظهور نماید که شخص دارنده شناسنامه فوت نماید و یا بعد از دیگر شناسنامه او برای فرد دیگری از همین خانواده یا دیگران عملاً یا سهواً مورد استفاده قانونی قرار گیرد در این صورت این سؤال مطرح است که مرجع رسیدگی اداری یا قضائی اختلاف مفروضه را از چه قرار می دهد که صورت قانونی داشته باشد باید حل و فصل کند؟ که علم بمنظور واقعی مدعی یا متقاضی بوجه احسن تأمین گردد. و نیز حکم یا دستور صادره مغایر و متناقض با اصول و قواعد و قوانین جاریه منطبق باشد؟ و به علاوه حقوق اشخاص ثالث (برای دارنده شناسنامه و ثبت احوال از تعرض و تعدی آثار تبعی حکم در مصونیت و رعایت قانونی قرار گیرد).

متأسفانه قانون ثبت احوال مآکده در سال ۱۳۱۹ آنهم بر پایه و اساس

قانونی مال ۱۳۰۴ و ۱۳۰۷ و ۱۳۰۷ در تجدید نظر وزارت کشور و اداره ثبت احوال واقع شد.

در شرایط و اوضاع و احوال زمانی. واضعین آن حتی تصور وقوع چنین وضعی در احوال مردم و احتمال طرح این قبیل دعاوی و تقاضا را در سخیله اصلاحی خودشان نداشته‌اند. توجه و مراقبت دقیقی که از نظر حفظ اصول و اعتبار و تأثیر قانونی اسناد سجلی حاکم و جاری بوده این مسئله مهم ثبت احوال را از توجه و عنایت اصلاحی آنان کاملاً دور نگاه داشته و رفع اختلاف و اشتباه اسناد سجلی را بدون توجه به حالات و جریانات مختلف و متنوع آن فقط و فقط در چهارچوب مقررات کوتاه و بی‌زبان ساده و بی‌آن سعادت و به‌حضور کرده‌اند. و در عمل دادگاه‌های قضائی برای اقرار از برخورد آراء و احکام خودشان با وضع صاحبان اسناد سجلی و تأثیر قانونی اسناد سجلی در نهایت احتیاط و اسسالك به تشریفات دقیق و رسیدگی‌های طولانی و عمیقی را قائل بودند. که با اعمال نتیجه حاصله از این رویه و مشی قضائی این موضوع را در حالت فراموشی و اجمال قانونی گذاشته است. لذا قانون ثبت احوال مادر این موضوع مهم سجلی ساکت مانده و عسراًحتماً تکلیفی معین نکرده که آیا شخصی که مدعی چنین وضعی در شناسنامه خود باشد از طریق اداری یعنی ثبت وقایع و ولادت و فوت با اختلاف احوال خود پایان دهد؟ یا اینکه به محاکم صلاحیت‌دار محل تنظیم سند سجلی خود مراجعه نماید؟ زیرا شخصی که فوت شده و کسی که بدون شناسنامه است طبعاً با توجه بوظایف قانونی ثبت احوال انجام این امور در صلاحیت اداری ثبت احوال است. نه دادگاه قضائی و اگر ثبت احوال تعلل و امتناع نماید. قابل شکایت اداری است نه طرح دعاوی مدنی و قضائی.

با این وصف چون ادارات ثبت احوال در حال حاضر در اثر ساکت بودن مقررات آن این احتیاط و اسسالك را در اثر سرور زمان و تأثیر عوامل مختلفی به دادگاه‌های قضائی اعاده می‌دهند یکنوع بلا تکلیفی و ندانم کاری بجزریان عمل وارد شده که انجام تقاضای این نوع دارندگان اختلاف را دادگاه‌های شهرستان داستان محل تنظیم سند سجلی مورد استفاده بهمان دلایل و جهاتی که در بحث قبلی از آن گذشتگو شد با خوش روئی و علاقه خاصی می‌پذیرند. اما باید دید که در وضع فعلی با توجه بقوانین ثبت احوال رفع اختلاف بعهدہ کیست؟ و راه و طریق قضائی رفع اختلاف چگونه است؟

البته قبلاً باید توضیح دهم که تجزیه و تحلیل این مسئله از نظر اجرای قانون ثبت احوال مهم نیست. زیرا ثبت احوال مادر از نظر نحوه عمل و اجرای

وظیفه سیر نزولی خود را می‌پیماید نگارنده نسبت باین موضوع نظریاتی دارم که در فرصت ممکنه از آن بحث جداگانه خواهم داشت. ولیکن آنچه قابل توجه و عنایت بیشتری است. همان اتخاذ رویه قضائی و ششی دادرسی در مورد اسناد سجلی در نتایج احکام صادره است. که در حال حاضر بی نهایت وضع غیرمطلوب قضائی و خلاف اصول و قواعد قضا دارد. که شاید همین دو بحث کوتاه نگارنده حق مطلب و توضیح آنرا نیز بنادر کافی ارائه نماید. ولیکن چون اتخاذ چنین رویه دونشان محاکم است و از نظر تاریخ قضائی ایران یک نقطه تاریک و انحطاط بشمار می‌رود لذا استفاده نکته‌گیری تحت عنوان بالا برای توجه و بیداری مسئولین دستگاه قضائی و اجتناب از تأثیر ناگوار و نامطلوب آن ضرورت اخلاقی داشته. که با صرف نظر از توضیح بیشتری اینک میپردازیم بجواب:

۱ - رفع اختلاف بعهده کیست؟ به نظر این جانب با سکوت مقررات ثبت احوال رفع اختلاف با توجه به همین مقررات محدود ماده ۴۴ قانون اصلاح قانون ثبت احوال در صلاحیت دادگاه شهرستان و استان محل تنظیم سند سجلی مورد اختلاف یا ادعاست. و عمل اداری ثبت احوال بصورت ثبت فوت و تنظیم اسناد سجلی صدور شناسنامه جدید (بدون حکم دادگاه شهرستان) نمی‌تواند موضوع اختلاف را فیصله بخشد. زیرا تاریخ وقوع فوت ماقبل تحصیل و استفاده از شناسنامه است باین معنی که ثبت احوال در صدور شناسنامه مثبت تحولات آن دارای تاریخ و عمل قانونی است که چنانکه ثبت فوت را قبل از تاریخ و مثبت تحولات مورد عمل قرار دهد در واقع نقض عمل رسمی می‌نماید. علاوه از این عکس و مشخصات و علائم دارندة شناسنامه شیر در این سند منعکس است. لذا ورود ثبت احوال برای رفع اختلاف اصولاً امکان‌پذیر نیست و باید خواه نخواه رفع اختلاف از طریق قضائی حل و فصل شود.

۲ - راه و طریق رفع اختلاف چگونه است؟

اما نه بصورتی که از جریان فعلی آن تصویر شد و نه به قالب احکام و آرائی که از صدر تا ذیل خلاف اصول قضائی و حقوقی بوده و مخدوش است. بلکه دادگاه‌های شهرستان و استان در این قبیل موارد برای احترام و اجتناب از این نوع اغزشها و عدم خروج از صلاحیت قضائی خود باید اولاً از تعیین وضع احوال و

مشخصات مدعی که قانوناً در صلاحیت مراجع دیگر است و مشروطاً از آن توصیف شد خودداری نماید. ثانیاً چنانچه دعوی مطروحه را وارد تشخیص داد. موضوع ادعا و دلایل امر را صرفاً از نقطه نظر گاه (عدم تعلق شناسنامه بخواهان) مورد دقت و رسیدگی و بالاخره صدور حکم قرار دهد. که آیا شناسنامه مورد ادعای خواهان از آن دیگری بوده و عدم تعلق آن واقعاً و حقیقتاً به مدعی وارد است یا خیر؟ و اگر اساس و پایه ادعا از نظر قضائی مردود باشد که جای بحثی نیست که حکم بر رد دعوی مطروحه صادر می‌شود.

و گرنه با توجه باوضاع و احوال و دلایل و مدارک اسر رأی دادگاه باید با توجه باینکه تعرض و خلمی بحقوق ثابت وارد نکند و دادگاه از صلاحیت قانونی خود که (منحصراً رفع اختلاف است نه تعیین وضع احوال خواهان) حکم به (عدم تعلق شناسنامه مورد استفاده بخواهان) که رونوشت آن پیوست دادخواست است با ذکر مشخصات و خصوصیات شناسنامه صادر نماید. در چنین شرایط رسیدگی دادنامه که صادر شده. رابطه قانونی دارنده شناسنامه مورد استفاده از اسناد سجلی مورد حکم قطع می‌شود. و با ابلاغ و قطعیت آن بطرفین (ثبته احوال و محکوم‌له) شخص محکوم‌له بدون شناسنامه تلقی و در اختیار قانونی سازمان یا مرجعی تراسی گردد که می‌تواند با رعایت تمام قواعد راجعه به تنظیم اسناد سجلی شناسنامه صادر گردد در این موقع آثار و احکام دادنامه دادگاه برخلاف (دادنامه‌های مورد بحث فعلی) بشرح ذیل خواهد بود.

الف - شناسنامه که محکوم‌له از آن استفاده قانونی کرده متعلق باو نیست و وی شخصی است که خود را بدون حکم قطعی قضائی یا مرجع خاصی بدون شناسنامه و ایرانی اعلام می‌نماید که باید اداره ثبت احوال محل اقامت احوال و مشخصات ویرا از نظر اداری مورد تحقیق و رسیدگی قرار دهد. چنانکه سند سجلی یا سند ولادت برای او در محل اقامت هائی که داشته و هکذا در سوابق سجلی نزدیکترین اقربانش بدست نیآورد او را باصطلاح ثبت احوال (بدون شناسنامه) اعلام و در حدود صلاحیت و مقررات اداری خود با او رفتار و اقدام لازمه را معمول می‌دارد.

ب - حق تشخیص تابعیت او برای مراجع انتظامی (شهربانی - ژاندارمری سوزبانی) محفوظ است. زیرا دادگاه فقط شناسنامه مورد استفاده او را متعلق باو ندانسته و بدین نحو از ورود بک نفر بیگانه بردین اتباع ایرانی و استفاده از

مزایای تابعیت ایرانی بصورت تحصیل شناسنامه جلوگیری نمی‌نماید. و اداره ثبت احوال تنظیم‌کننده اسناد سجلی می‌تواند بعد از تحقیق از مراجع صلاحیت دار این امر واتخاذ سند رسمی و حصول اطمینان از تابعیت ایرانی او به تنظیم اسناد سجلی و صدور شناسنامه چنین شخصی اقدام نماید.


۳ - اختیارات اداره ثبت احوال برای تشخیص و ثبت تاریخ ولادت شخص بدون شناسنامه که ارتباط با مقررات سرپازگیری دارد و ناشی از مقررات ساده ۳۵ قانون اصلاحی قانون ثبت احوال مصوب اردی بهشت ۱۳۱۹ است محفوظ و مسون می‌ماند. و در حین تنظیم اسناد سجلی محکوم له می‌تواند تشخیص خود را اعمال و در صورت عدم رضایت صاحب سند با تسلیم گواهی مخصوص مشارالیه را به دادگاه شهرستان محل تنظیم سند عدایت نماید.

۴ - تنظیم سند محکوم له چنانکه مدعی انتساب خود از لحاظ نسب به اشخاص بخصوص است (از لحاظ مشخصات ابویین او) با تحصیل اجازه نامه رسمی آنان صورت می‌گیرد. و اگر بتأمین و تحصیل چنین اجازه موفق نگردد. من دون حق و اجازه منتسب به کسانی نمی‌شود که او را بفرزندی نمی‌پذیرند.

۵ - چنانکه پدر محکوم له دارنده حق تقدم نام خانوادگی مورد استناد قبلی محکوم له نباشد بدون تحصیل اجازه و احراز شرایط استناد نام خانواده دیگری را غصب و استناد شهر قانونی نمی‌نماید. زیرا یا باید شخص بدون شناسنامه برای استفاده و بهره‌مندی از نام خانواده (اجازه نامه رسمی) از دارنده حق تقدم تحصیل و تسلیم نماید و یا رأساً بانتخاب نام خانواده بلاعارض و آزاد دیگری اقدام کند. در این صورت باز هم برعکس گذشته متعددی بحقوق احوال دیگران نخواهد بود.

۶ - شناسنامه که (عدم تعلق آن) به محکوم له محرز گردیده باعتبار قانونی خود برقرار و ثابت می‌ماند. و به مجرد مراجعه صاحب سند (که احتمالاً ممکن است در حال حیات و فعالیت زندگی باشد) و ارائه دلایل و مدارک امر بر حسب عرف و معمول و مقررات می‌تواند بدون مانع و اشکالی از مزایای قانونی و حقوقی سند خود بهره‌مند شود. در این صورت به ثبت فوت بی‌جائی صورت می‌گیرد و نه در صورت مراجعه احتمالی صاحب سند دچار جریان ابطال ثبت فوت در محاکم خواهد بود.

۷ - از همه بالاتر و مهمتر دادرسی دادگاه بدانداسه و عمل قضائی و رسیدگی خود را با روح و مفهوم دسته جمعی قوانین مقررات راجعه باین امر منطبق می‌نماید. و در نتیجه به حکم دادگاه برخلاف معمول و جهت قانونی و قضائی نمی‌بخشد و لااقل بصورت ظاهر هم که شده جریان دادرسی و اصول آن محترم شناخته می‌نماید. والا اگر در حال حاضر همه سازمان قضائی و دستگاه حاکمه ما به قبول و اجرای چنین احکام و آرائی عادت کرده. و روز بروز هم بآن مانوس تر و نزدیکتر می‌شویم. و تبیح قضائی و قانونی آن از نظر (اتخاذ رویه استرضای خاطر) مستور و مکتوم مانده. از نظر تاریخ حقوقی و قضائی دستگاه قضائی کشور ما یادگار فراموش نشده انحطاط قضائی و ستوط فکری ما محسوب خواهند شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی